

«صنف» یا طبقه؟ مبارزه «صنفی» یا مبارزه طبقاتی

با سرمایه داری در عرصه اقتصادی - اجتماعی؟

سهراب شباهنگ، آبان 1392

فهم و توضیح پدیده های نو، مفاهیم و کلمات نو می طلبند. کاربرد اصطلاحات و مفاهیم کهن برای توضیح پدیده های نو، حتی اگر با تعریف های جدید توأم باشد، می تواند به کژفهمی، اغتشاش فکری و التقاط بیانجامد. یکی از این موارد، کار برد اصطلاح «صنف» به جای «طبقه» یا «مبارزه صنفی» به جای «مبارزه اقتصادی طبقه کارگر» و یا «مبارزه صنفی - سیاسی» به جای «مبارزات اقتصادی» و «مبارزات سیاسی» طبقه کارگر است که در ادبیات سیاسی و به ویژه ادبیات سیاسی بسیاری از جریان های چپ و فعالان کارگری ایران رواج دارد. اصطلاح «صنف» به جای «طبقه»، به ویژه در مورد طبقه کارگر، دیگر به کار نمی رود اما در گذشته به کار برده می شد. با این همه کنار نهادن اصطلاح «صنف» در مورد کارگران به حذف مفاهیم مربوط به صنف مانند «مبارزه صنفی»، «تشکل صنفی»، «منافع صنفی» و غیره در ادبیات مربوط به منافع طبقاتی کارگران و مبارزه طبقاتی آنها منجر نشده است. از این رو ما روی مفهوم صنف و تفاوت آن با طبقه و نیز سابقه کاربرد صنف به جای طبقه اندکی مکث می کنیم و سپس بحث خود را در زمینه ساختار و عملکرد صنف از یک سو و تعریف طبقه و مبارزه طبقاتی و عرصه های مختلف آن از سوی دیگر به پیش می بریم و تفاوت های آنها را نشان می دهیم. سپس نادرست بودن کاربرد اصطلاحات «مبارزه صنفی» یا «مبارزه صنفی - سیاسی» را در مورد مبارزات کارگران تشریح می کنیم و به نتایج عملی این عدم دقت و در واقع التقاط در جنبش کارگری و یا دقیق تر بگوئیم در مبارزه طبقاتی پرولتاریا می پردازیم.

گفتیم که در گذشته اصطلاح «صنف» به جای «طبقه» در مورد کارگران به کار برده می شد. در زمان جنبش مشروطیت و حدود دو تا سه دهه پس از آن روشنفکران چپ و انقلابی اصطلاحاتی مانند «صنف کارگر»، «صنف فعله»، «جنگ صنفی»، «صنف ارتجاعی»، «صنف توانگر»، «صنف مفتخوران»، «کین صنفی» و غیره به کار می بردند که همه جا منظور آنها از صنف، «طبقه» بود. در ادبیات «فرقه کمونیست ایران» (حزب عدالت)، اصطلاح «طبقه» نیز به کار برده می شد اما کاربرد این اصطلاح از سوی این حزب همواره دقیق و علمی نبود. مثلاً در اسناد این حزب گاهی از «طبقه ملاکین و روحانیون و بورژوازی دلال» سخن گفته می شود و گاه از «مبارزه طبقاتی در تاریخ» که در مورد اول مفهوم عامیانه رایج این اصطلاح مورد نظر بوده (که در قانون اساسی مشروطه هم بر

اساس همین درک عامیانه از طبقه، از «طبقات شش گانه» اهالی سخن گفته شده) و در مورد دوم، یعنی در «مبارزه طبقاتی در تاریخ، کاربرد کلمه طبقه مبتنی برک علمی و مارکسیستی از آن بوده است¹» (1)

صنف و طبقه

تعریف صنف و ساختار و عملکرد آن

در لغت نامه دهخدا دو معنی برای کلمه صنف آمده است:

- 1- پاره ای از هر چیزی، گونه از هر چیزی، طبقه، رشته، گون
- 2- هر گروه و دسته و طبقه از پیشه وران و صاحبان حرفه و کسبه هم شغل چنانکه صنف بزاز، صنف قصاب، صنف کلاهدوز، صنف کفاش و غیره.

روشن است که در مباحث اجتماعی، اقتصادی و سیاسی معنی دوم «صنف» مورد نظر است که معادل کلمه *guild* یا *gild* انگلیسی، *corporation* یا *jurande* فرانسوی و *Gilde* یا *Zunft* آلمانی است. در این معنی هر چند واژه «طبقه» هم جزء معادل های صنف در معنی لغوی این کلمه آمده اما از نظر جامعه شناسی و اقتصادی (و در نتیجه سیاسی) طبقه با صنف تفاوت های مهمی دارد که به آنها خواهیم پرداخت. حال ببینیم معنی اجتماعی- اقتصادی صنف چیست؟

در دانشنامه بریتانیکا «گیلد» یا صنف چنین تعریف شده است: «انجمنی [اتحادیه ای] از پیشه وران یا بازرگانان که برای همیاری و پیشبرد منافع حرفه ای تشکیل شده باشد. گیلدها [اصناف] در اروپا در فاصله سده یازدهم و شانزدهم [میلادی] شکوفا شدند و بخش مهمی از بافت اقتصادی و اجتماعی آن عصر را تشکیل می دادند.» طبق این دانشنامه دو نوع صنف یا اتحادیه صنفی وجود داشته یکی صنف بازرگانان و دیگری صنف پیشه وران یا صنعتگران. صنف بازرگانان عبارت بود از اتحادیه همه یا اکثر بازرگانان یک شهر که بازرگانان عمده فروش یا خرده فروش کالاهای مختلف و آنهایی را که به تجارت محلی یا به تجارت با مناطق دوردست مشغول بودند در بر می گرفت. صنف های پیشه وران اتحادیه های شغلی بود که معمولاً شامل پیشه وران صنعت ویژه ای می شد مانند صنف بافندگان، رنگرزان، بنایان، نجاران، کفاشان، معماران، آهنگران، نانوایان، قصابان و غیره. اصناف یک رشته

عملکردهای مهم در اقتصاد محلی داشتند. اصناف در ناحیه خود نوعی انحصار در شاخه صنعت و تجارتشان به وجود آورده بودند.

در دانشنامه فرانسوی اونیورسالیس در باره corporation یا صنف چنین گفته شده: «کورپوراسیون [صنف] در نظام قدیم ارگانیک اجتماعی بود که همه اعضای یک حرفه را، از پائین تا بالا، متشکل می کرد.»

طبق این دانشنامه عملکرد صنف عبارت بوده از دفاع متقابل و همیاری اعضا و توزیع عادلانه کار. مقررات شدیدی بر صنف حاکم بوده است: محدودیت مالکیت کارگاه ها (یک کارگاه برای هر استادکار)، و محدودیت تعداد کارگران هر کارگاه، قیمت های ثابت، کنترل کیفیت. صنف دارای سلسله مراتبی بوده که اساسا از سه رده تشکیل می شده است: شاگردان، کارگران آزموده [صنعتکاران، کارورزان] و استادکاران. اداره صنف توسط نمایندگان قسم خورده که از میان استادکاران انتخاب می شدند، صورت می گرفت. شاگرد یا کارآموز نزد یک استادکار آغاز به کار می کرد و معمولا چند سال [7 سال] طول می کشید تا کارگر آزموده یا کارورز شود. استادکار شدن دشوار بود و برای ارتقا به این رده، صنعتکار یا کارورز می بایست یا شاهرکاری به وجود آورد یا حق ورودی به استادکاری بپردازد. در غیر این صورت کارگر مزدی باقی می ماند. دستیابی به استادکاری به تدریج پرهزینه تر می شد و استادکاران گرایش به موروثی کردن این رتبه داشتند.

بدین ترتیب در اروپا اصناف بخشی از جامعه بسته فئودالی بودند. در واقع جامعه فئودالی با سلطه زمینداران بزرگ فئودال در روستاها و با سلطه استادکاران و نظام صنفی در شهرها مشخص می شد. مارکس و انگلس در «مانیفست حزب کمونیست» طبقات و لایه های جامعه فئودالی را چنین بر می شمارند: لردهای فئودال، تیول داران [واسال ها]، استادکاران صنفی، کارگران آزمودهⁱⁱ (2) [کارورزان، صنعتکاران]، شاگردان [کارگران نوآموز]، سرف ها [رعیت های وابسته به زمین].

استادکاران در مقابل خدمات به شاه، امتیازی از او دریافت می کردند و گاه حتی اداره برخی شهرها را در دست داشتند (مثلا در منطقه شمالی آلمان و شهرهای اروپای شمالی مجاور دریای سیاه و دریای بالتیک). پس از انقلاب فرانسه، امتیازهای اصناف در این کشور لغو شد و ائتلاف و تشکل صنفی و نیز تشکل کارگران (چه نوآموزان و چه کارگران آزموده) و نیز تشکل دهقانان ممنوع گردید (قانون لو شاپلیه Le Chapelier در سال 1791. طبق این قانون تشکل سندیکاهای کارگری نیز تا سال 1884 در فرانسه ممنوع بود.)

در اثر انقلاب فرانسه و جنگ های ناپلئونی و از آن مهم تر به خاطر انقلاب صنعتی و رشد نیروهای مولد و نظام کارخانه ای، و انقلابات بورژوا دموکراتیک، نظام صنفی در اروپا از سده نوزدهم به بعد رو به زوال نهاد.

مارکس در نوشته های مختلف خود از جمله در «دست نوشت های اقتصادی و فلسفی سال 1844»، «ایدئولوژی آلمانی»، «سرمایه» و غیره ساختار صنفی و عملکرد آن را در شیوه تولید و محدودیت هایی که نظام صنفی در مقابل تکامل نیروهای مولد به وجود می آورد توضیح داده است.

در ایران نیز نظام صنفی از دیرباز وجود داشته که دارای تشابه هایی با نظام صنفی در اروپا بوده است. کیوان کیانی در مقاله ای زیر عنوان «تاریخچه صنف در ایران» در مورد اصناف و ارتباط آنها با بافت شهری بازار و مساجد می نویسد: «یکی از ویژگی های بازارها در جهان اسلام (ایران) تا زمان حاضر، تشکل بازاریان در انجمن های صنفی یعنی اصناف بوده است. این تشکیلات، صاحبان حرفه ها را در خود متشکل می کردند و دارای وظایف اجتماعی وسیعی بودند. منشأ اصناف اسلامی به قرن سوم هجری می رسد که دوره شکوفایی تمدن اسلامی و رونق تجارت و شهرنشینی بوده است. در این دوران هزاران نفر از مردمان شهر و روستا در حرفه ها و پیشه های مختلف به کار مشغول بودند. در این زمان (قرن سوم ه.ق) بود که تشکل افزارمندان و صنعت گران براساس حرفه ها و پیشه ها آغاز شد و رشد و توسعه ی کامل شهرها را در قرن های 5 و 6 هجری قمری، در پی داشت و فعالیت های اصناف را گسترش فراوان بخشید.»

مؤلف، عملکرد اصناف یا تشکیلات پیشه وری در ایران یا «تشکیلات پیشه وری اسلامی» را چنین بر می شمارد:

- «تنظیم حرفه، حفظ اسرار آن، تثبیت نرخ ها و نظارت بر سطح فنی نیروهای انسانی، رسیدگی به مواد اولیه و توجه به بهداشت.

- پیمانی است بر پایه عرف و تسلیم و احترام اعضاء به هم

- نظارت بر سطح فنی حرفه و آموزش اعضا

- نوعی اتحادیه پیشه وری است براساس عضویت و دارای خصوصیت مردمی و وجود دستگاه اداره کننده و مدیریت

- از تجمع گروهی از پیشه وران بازار که برای رسیدن به اهداف صنف و برخورداری از حمایت یکدیگر و نظارت بر بازارهای محلی متحد شدند [شکل گرفته بود].»

از احساسات رمانتیک نویسنده درباره اصناف و سازمان صنفی که بگذریم، ویژگی هائی که برای صنف در ایران بیان می کند شباهت های آن را با اصناف در اروپا نشان می دهد. این شباهت ها به خصوص هنگامی که نویسنده سلسله مراتب درونی سازمان صنفی در ایران را توضیح می دهد بیشتر نمایان می شود. او «مراتب صنف» را چنین توضیح می دهد:

«تشکیلات منظم موجود به طور سنتی در میان اصناف، وجود مراتبی مانند شیخ صنف، استاد، خلیفه، صنعتگر، کارآموز، نقیب و ... را تأیید می کند.

- شیخ یا رئیس - به دانش، تجربه، مهارت در حرفه از دیگران برتر و در کلیه موارد عمومی نماینده صنف بوده و بر افراد و اعضای آن دستور می راند و نیز در تعیین نرخ ها با مشورت محتسب، مداخله و در بروز اختلاف حکمیت می کرده است

- استاد - اسرار صنف و پیشه را که خود به کمال آموخته بود به شاگردان منتقل می کرد و هر گاه در حرفه خود، کسی را ماهر تشخیص می داد و بر فهم و درک و خدمت و کفایت او صحنه می گذاشت، به او عهد (حکم، منشور) می بخشید و این به منزله اجازه او برای ورود به صنف بود

- خلیفه - مرتبه ای میان صنعتگر و استاد را داشته و معنای آن دستیار استاد در کار و حرفه بود

- صنعتگر یا شاگرد - به استاد در کارش کمک می کرده و در قبال آن مزد و گاهی خوراک و پوشاک می گرفته است. استاد مسئول خطای شاگرد در کار بود. پس از طی دوره کارآموزی، صنعتگر با گذراندن آزمایش خاص و توفیق در انجام آن، می توانسته، استادی مستقل شود و دکانی مخصوص خود دایر کند

- رتبه مبتدی آن طور که از لفظ آن بر می آید، به نخستین مرحله و پایین ترین مرتبه کارآموزی گفته می شد و کار آن معمولاً از کودکی آغاز شده است

- نقیب - دستیار شیخ یا رئیس صنف نقیب نامیده می شد و مهمترین وظیفه اش، اجرای مراسم "شد" بود شد نیز آیینی بود که برای ورود کسی به حرفه برگزار می شد و شیخ در آن مراسم کمربندی را به دور کمر تازه وارد محکم می بست و این به منزله رسمیت یافتن او در ورود به صنف بود. نقیب

همچنین از اموالی که از استادان به دست می‌آورد به شیوخ کم درآمد و گاه به بستگان فقیر، برای برگزاری ولیمه (پذیرایی و اطعام در مراسم شَد) کمک می‌کرده است.

در ایران عهد صفویه و قاجار، هر يك از اصناف، رئیسی داشت که او را "کدخدا" یا "باشی" می‌خواندند و غالباً به طور انتخابی و گاه به شکل موروثی تعیین می‌شد. کدخدا یا باشی به کمک ریش سفیدهای صنف، در توزیع مالیات و رفع اختلاف های جزئی و عادی بین افراد صنف تلاش می‌کرد. عضویت در هر صنف، غالباً به طی دوره شاگردی و رسیدن به مرحله استادی در حرفه و پیشه خاص آن صنف بود و در بعضی موارد با گذراندن امتحان و دادن ولیمه انجام شد. عضویت در برخی اصناف، جز با رضایت اکثر افراد یا ریش سفیدان صنف یا خریدن "حق بینجه" یکی از اعضای صنف ممکن نبود. (مالیاتی که دولت برای اصناف تعیین می‌کرد)»

نویسنده همچنین نقش داروغه و محتسب و عسس و نحوه ارتباط آنها با اصناف را توضیح میدهد. منبع:

<http://irancouncil.com/fa/content/7/default.aspx>

بدین سان سلسله مراتب درونی صنف یا سازمان صنفی در ایران، شبیه سلسله مراتب سازمان اصناف در اروپا بوده و عملکردهایی مشابه آن داشته است. صنف، هم در اروپا و هم در ایران، سازمانی اقتصادی مربوط به دنیای پیشاسرمایه داری بوده، امتیازاتی داشته و برای حفظ آنها تلاش می‌کرده است. در طول زمان موانع ورود به صنف بیشتر و سلسله مراتب درونی اش سخت تر و کم انعطاف تر می‌شده و ریاست صنف به تدریج حالت موروثی به خود می‌گرفته است. در مورد تفاوت های ساختار صنفی در ایران و اروپا شاید بتوان گفت که امتیازات اصناف اروپائی به ویژه در زمینه های اداری، قضائی و سیاسی، از امتیازات اصناف در ایران بیشتر بوده است.

در ایران نیز مانند اروپا با ظهور صنعت بزرگ (که هم ناشی از رشد درونی بوده و هم ناشی از هجوم سرمایه های امپریالیستی)، اصناف و سازمان صنفی رو به ضعف و زوال گذاشتند. با این وصف به خاطر شمار زیاد پیشه وران و کارگران شاغل در مؤسسات تولیدی و تجاری کوچک در اقتصاد ایران، اصناف و سازمان صنفی هنوز نقشی دارند و این نقش توسط تلاش های ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی مثلاً در زمینه احیای نظام «استاد - شاگردی» تقویت می‌شود. البته نظام «استاد - شاگردی» در شرایط کنونی نمی‌تواند بیرون از سلطه سرمایه بزرگ (چه سرمایه تجاری، چه سرمایه بانکی و چه سرمایه صنعتی) عمل کند. عملکرد نظام استاد- شاگردی، فروکاستن بازهم بیشتر موقعیت کارگران در ایران، وابسته کردن بیشتر آنان به کارفرما، گسترش بازهم بیشتر استثمار ارزش اضافی مطلق، از

جمله از راه استثمار سیستماتیک کار کودکان است. یک نقش دیگر نظام استاد- شاگردی تلاشی برای ریشه کن کردن هرگونه حرکت کارگران برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری و کشتن فکر و عزم تشکل در آنها از آغاز وارد شدنشان به بازار کار است.

تعریف طبقه و مبارزه طبقاتی

یک درک عامیانه از طبقات اجتماعی، رده بندی افراد جامعه بر حسب میزان ثروت و درآمد آنهاست. طبق این درک از طبقات اجتماعی افرادی که درآمدهای یکسان یا مشابه دارند در یک گروه که آن را «طبقه» می نامند جای داده می شوند. طبق این رده بندی، جامعه به سه «طبقه» یعنی «طبقه بالا»، «طبقه متوسط» و «طبقه پائین» تقسیم می شوند. در این تقسیم بندی از طبقات، شیوه تولید و جایگاه انسان ها در روند تولید و به طور کلی در روند اقتصادی مورد توجه قرار نمی گیرد، همچنین نحوه تصاحب ثروت از جانب افراد این یا آن طبقه مطرح نیست. در این تقسیم بندی، یک سرمایه دار بزرگ صنعتی یا یک مدیر عالی رتبه بنگاه مالی یا تجاری، یک زمیندار بزرگ که ثروتش از اجاره زمین روستائی یا شهری یا از بورس بازی روی زمین تأمین می شود، یک نقاش برجسته که آثار گرانبها ایجاد می کند، یک ژنرال ارتش یا صبح منصب بالای اداری، یک آیت الله که اموال وقفی یا امکان مذهبی یا مقادیر زیادی «سهم امام» و کمک ها و بخشش های مذهبی در اختیار دارد، یک بازیکن تراز اول فوتبال که برای بازی در یک باشگاه سالیانه مبلغ عظیمی دریافت می کند، یک نویسنده یا مخترع که درآمد بالائی به خاطر کتاب ها یا اختراعاتش به دست آورده، یک بورس باز یا صاحب مستغلات و ... همگی اعضای «طبقه بالای» جامعه اند. همچنین یک سرمایه دار کوچک یا متوسط، یک پیشه ور یا کاسب، یک تکنیسین یا مهندس معمولی یا کارگر ماهر، یک پزشک، وکیل دادگستری یا معلم، یک دهقان که صاحب زمین و وسایل تولید خودش است و خود و خانواده اش روی زمینش کار می کنند یا احتمالاً تعدادی کارگر فصلی یا دائمی در استخدام دارد، یک روزنامه نگار و غیره به «طبقه متوسط» تعلق دارند. به همین طریق توده وسیع کارگران ساده، دهقانان فقیر، پیشه وران تهی دست شهر و روستا، دست فروشان، بیکاران و غیره، «طبقه پائین» را تشکیل می دهند.

معایب چنین تعریف و تقسیم بندی ای روشن اند. هرکس با کمی دقت متوجه می شود که در هر یک از این طبقه بندی ها عناصر ناهمگونی کنار هم قرار داده شده اند که از نظر اجتماعی- اقتصادی و نیز عملکرد سیاسی شان می توانند رو در روی یکدیگر قرار گیرند. افراد «طبقه بالا» در این تقسیم بندی هر چند ممکن است درآمدهای یکسان یا مشابهی داشته باشند اما الزاماً دارای منافع اقتصادی اجتماعی و سیاسی یکسانی نیستند (مثلاً یک زمیندار بزرگ و یک سرمایه دار بزرگ هر چند ممکن است درآمد

مشابهی داشته باشند اما منافع اقتصادی یکسانی ندارند). برخی از گروه ها و لایه هائی که در طبقه متوسط گنجانده شده اند در واقع جزء کارگرانند (یعنی با فروش نیروی کار خود زندگی می کنند)، برخی از آنها جزء سرمایه داران یا زمیندارانند (یعنی درآمد و ثروتشان اساساً متکی بر مالکیت وسایل تولید و در نتیجه متکی بر استثمار کار کسان دیگر است) و برخی خرده بورژوا هستند (یعنی درآمد آنها یا متکی بر کار خودشان است و در این رابطه نه استثمار می شوند و نه استثمار می کنند و یا درآمدشان بخشی متکی بر کار خود و بخشی ناشی از استثمار کار دیگران است) و برخی کارگرند، گیریم کارگر ماهر یا متخصص یا کارگر فکری که درآمدشان متکی بر فروش نیروی کارشان است. همین عدم دقت در مورد افراد به اصطلاح طبقه پائین هم وجود دارد. در یک کلام، تقسیم بندی افراد و گروه های اجتماعی بر اساس ثروت و درآمد تقسیم بندی طبقاتی دقیق و منسجمی نیست و یک رشته ویژگی های مهم - از جمله جایگاه انسان ها در روند تولید، اینکه صاحب وسایل تولید هستند یا نه و یا صاحب چه نوع وسیله تولیدند (مثلاً زمین یا سرمایه؟)، را نادیده می گیرد. تقسیم بندی جامعه به طبقه بالا، طبقه متوسط و طبقه پائین، یک تقسیم بندی غیر علمی و عامیانه است هر چند بسیاری از «دانشمندان» بورژوا، دانشگاهیان، روشنفکران، سیاستمداران و حتی برخی جریان های چپ آن را به کار می گیرند.

تقسیم بندی های تفصیلی تر و به اصطلاح "دقیق تر" دیگری مانند «رده بندی های اجتماعی - حرفه ای» (catégories socio-professionnelles - CSP) «مؤسسه ملی آمار و مطالعات اقتصادی فرانسه (INSEE)» و یا رده بندی اجتماعی - اقتصادی (Socio-economic categories) «مؤسسه ملی آمار بریتانیا» وجود دارند که کمابیش از همان معایب بالا رنج می برند.

تعریف طبقه

از دید ما تعریفی که لنین از طبقه در مقاله «آغاز بزرگ» [بتکار عظیم] که در ژوئن ۱۹۱۹ نوشته، ارائه می دهد، فاقد معایبی است که در بالا ذکر کردیم و افزون بر آن راه گشای فهم و توضیح مسایل زیادی در عرصه اجتماعی و طبقاتی است. تعریف لنین از طبقه چنین است:

«طبقات، گروه های بزرگی از مردم اند که برحسب جایگاهشان در نظام تاریخی تعیین شده تولید اجتماعی، برحسب روابطشان با وسایل تولید (که در غالب موارد در قانون تثبیت و فرمول بندی شده)، برحسب نقششان در سازمان اجتماعی کار، و در نتیجه برحسب ابعاد سهمشان از ثروت اجتماعی و نحوه تصاحب آن، از یکدیگر متمایز می شوند. طبقات، گروه هائی از مردم اند، که به خاطر جایگاه

های متفاوتی که در نظام معین اقتصاد اجتماعی دارند، یکی از آنها می تواند [ثمره] کار دیگری را تصاحب کند».

در این تعریف بر خلاف تقسیم طبقات به طبقه بالا، متوسط و پائین، تعریف طبقات نه بر اساس میزان درآمد و ثروت بلکه بر پایه روابط تولیدی یا ساختار اقتصادی - اجتماعی موجود در جامعه تعریف می شوند و رابطه بین طبقات، متکی بر روابط تولیدی موجود در جامعه است. سهم طبقات اجتماعی مختلف از ثروت اجتماعی براساس جایگاه آنها در مناسبات تولیدی و روابط شان در سازمان کار اجتماعی تعیین می شود. علت اصلی استثمار، شکل معین روابط تولیدی و اقتصادی و جایگاه متفاوت افراد در این روابط است.

خود روابط تولیدی و تحول شان به سطح تکامل نیروهای مولد بستگی دارند. تضاد بین نیروهای مولد بالنده و روابط تولیدی عقب مانده، موتور محرک تکامل اقتصادی و اجتماعی است. این تضاد در مرحله معینی از تکامل خود به دگرگونی روابط تولیدی می انجامد که با نیروهای مولد جدید، شیوه تولید جدیدی را به وجود می آورند. به عبارت دیگر، تضاد بین نیروهای مولد پیش رونده و روابط تولیدی عقب مانده موجب دگرگونی بنیادی جامعه و یا انقلاب اجتماعی می شود. مجموعه روابط تولیدی، ساختار اقتصادی یا شالوده جامعه را تشکیل می دهند که روبناهای حقوقی، سیاسی، دینی، اخلاقی، فلسفی و هنری از آن ناشی می شوند و به آن خدمت می کنند. به طور مشخص قهر سیاسی و ابزارهای این قهر (به طور ویژه دولت طبقات استثمارگر و نهادهای آن)، که بخشی از روبنای سیاسی به شمار می روند، حامی و حافظ روابط اقتصادی معین اند و نه خالق آن روابط. همچنین نهاد دولت، محصول طبقات و روابط اجتماعی - اقتصادی معین است و نه به عکس.

مبارزه طبقاتی همچون موتور محرک تاریخ

از اینکه تضاد بین نیروهای مولد پیش رونده و روابط تولیدی عقب مانده موجب دگرگونی بنیادی جامعه و یا انقلاب اجتماعی می شود نباید چنین نتیجه گرفت که این تضاد به شکل بی واسطه، مستقیم و ساده عمل می کند و یا عملکرد آن مکانیکی و اتوماتیک است. در واقع تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولیدی - که در سطح زیرین همه تحولات مهم اجتماعی جریان دارد - در مبارزه پیچیده بین طبقات اجتماعی منعکس می شود و از طریق مبارزه طبقاتی که همه عرصه های شالوده اجتماعی (روابط تولیدی حاکم) و نیز روبناهای حقوقی، سیاسی، فلسفی، دینی، هنری و غیره را دربر می گیرد به فرجام می رسد یعنی موجب دگرگونی ریشه ای اجتماعی- اقتصادی و تاریخی می گردد. به عبارت

دیگر، نیروی محرک مستقیم تاریخ، مبارزه طبقاتی است که متکی بر تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولیدی است اما عکس برگردان یا رونوشت ساده آن نیست.

طبقه کارگر

بر اساس درک فوق، منظور از طبقه کارگر یا کارگران مزدی، کلیه کسانی است که فاقد وسایل تولید و وسایل معیشت اند و برای گذران زندگی، نیروی کار خود را در بازار کار به عنوان یک کالا به صاحبان وسایل تولید و زندگی برای فروش عرضه می کنند. تعریف مارکس از نیروی کار چنین است: «منظور از نیروی کار یا توانائی کار، مجموع [یا تجسم] آن توانائی های بدنی و فکری موجود در جسم یک آدم و در شخصیت زنده او است که باید برای تولید اشیای مفید [ارزش های مصرفی] به حرکت درآورد.»

وجود طبقه کارگر در جامعه، به معنی جدا شدن همه یا دست کم بخش مهمی از تولید کنندگان مستقیم از وسایل تولید و تجمع وسایل تولید یا بخش تعیین کننده آن وسایل در دست یک اقلیت است که نیروی کار دسته اول را برای به کار انداختن وسایل تولید و در نتیجه تولید کالاها و خدمات خریداری می کنند. همچنین وجود طبقه کارگر در جامعه مستلزم سطح معینی از تکامل نیروهای مولد و در نتیجه بارآوری کار اجتماعی است طوری که مقدار تولید مولد مستقیم (کارگر) در زمان معین از هزینه نیروی کار او (یا قیمت نیروی کار یا مزد) برای آن زمان بیشتر باشد. بدین سان خریدار نیروی کار یا سرمایه دار با خرید این کالا (نیروی کار) و مصرف آن یعنی به حرکت درآوردن نیروی کار در روند تولید، مقداری محصول اضافی (یعنی افزون بر هزینه های تولید) به دست می آورد که ناشی از کار پرداخت نشده یا رایگانی است که از کارگر فروشنده نیروی کار استثمار کرده است. این استثمار اساساً به خاطر وجود رابطه تولیدی معین یعنی شرایط و شکل کار در شیوه تولید سرمایه داری امکان می یابد.

طبقه کارگر نه تنها کارگران صنعتی کارخانه ها، کارگاه ها، معدن ها، کارگاه های ساختمانی، کارکنان مزدی در رشته های مختلف کشاورزی، دامداری، ماهیگیری، جنگل داری و غیره، بلکه کارگران مزدی خدمات گوناگون مانند حمل و نقل، بندرها، انبارها، پست، مخابرات و ارتباطات، بخش اعظم آموزگاران، دبیران، مدرسان دانشگاه ها، پرستاران، بهورزان و بهیاران و دیگر کارکنان مزدی بیمارستان ها و درمانگاه ها، کارکنان عادی بانک ها و شرکت های بیمه، کارکنان مزدی فروشگاه ها و دیگر بنگاه های تجاری، بسیاری از کارمندان ادارات، شهرداری ها و غیره بجز مدیران و کادرها در همه موارد یاد شده را نیز دربر می گیرد. محدود کردن طبقه کارگر تنها به کارگران یدی یا محدود کردن کارگران صرفاً به کارگران مولد (اعم از فکری و بدنی)، نگرشی تقلیل گرایانه است.

کارگران صنف نیستند

بخش های مختلف کارگران با آنکه در رشته های مختلف به تولید محصولات و خدمات اشتغال دارند اما طبقه کارگر صنف نیست و مجموع صنف های مختلف هم نیست. منافع حیاتی و تاریخی طبقه کارگر با امتیازات صنفی از هر نوع آن تضاد دارد. بنابراین سخن گفتن از مبارزات صنفی طبقه کارگر یا مبارزات صنفی بخشی از کارگران نادرست است و اصطلاح مبارزات صنفی توصیف غلطی از مبارزات کارگران در عرصه اقتصادی است.

صنف اساساً تجلی سازمان صنعت پیشه وری است و ربطی به سازمان صنایع سرمایه دارانه ندارد. صنف نماد اجتماعی واحد تولید پیشه وری است که در آن استادکار و کار ورز (کارگر آزموده) و شاگرد به رغم تضادهای روزمره در سازمان مشترکی که مطابق با شرایط زندگی آنها در جامعه کهن است زندگی می کنند. در حالی که منافع و صف کارگران مزدی از همان آغاز از منافع و صف سرمایه داران جدا شده است. همراه با درهم شکستن سازمان تولید فئودالی و رشد ماشینیسیم، تولید پیشه وری به مرور ضعیف شد و درهم شکست. با تکامل سرمایه داری و تولید کارخانه ای، کارگران آزموده و شاگردان شاغل در اصناف به صف کارگران مزدی مدرن پیوستند و بخشی از استادکاران یا به سرمایه دار تبدیل شدند و یا به خاطر از رده خارج شدن صنعت و کارشان رتبه اجتماعی خود را از دست دادند.

مبارزه طبقاتی پرولتاریا و مضمون آن

استثمار کارگران توسط سرمایه داران، یا کار توسط سرمایه، علت و پایه اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تشکیل می دهد. در نظام سرمایه داری نه تنها کارگران استثمار می شوند و شدت این استثمار (یا نرخ ارزش اضافی) با افزایش بارآوری کار و با پیچیده شدن روش ها و سازماندهی کار بیشتر می شود بلکه در عین حال این نظام آبستن بحران های بزرگ اقتصادی و سیاسی، سرچشمه جنگ های تجاوزگرانه و غارتگرانه، استعمار کهن و نو، تولید و کاربرد و اشاعه سلاح های کشتار جمعی، تکیه گاه اصلی اختناق و سرکوب سیاسی، و اعمال ستم ها و تبعیض های جنسیتی، ملی، نژادی، دینی، فرهنگی و غیره است. سرمایه داری عامل اصلی از خود بیگانگی کارگر و به طور کلی فرد است. نظام سرمایه داری بزرگترین مخرب طبیعت و محیط زیست است. این نظام، زندگی کارگران و اکثریت مردم را همواره در معرض فقر و بیکاری، ناامنی و بی اعتمادی به آینده، جنگ های تجاوزگرانه و جنگ های بنیان کن جهانی قرار داده و می دهد.

بدین سان مضمون مبارزه طبقاتی پرولتاریا و فرجام این مبارزه، همچون طبقه ای که هیچ نفع و آینده ای در نظام سرمایه داری ندارد، تنها می تواند برانداختن این نظام و هر نظام طبقاتی استثمارگر و استثمارگر دیگر باشد. مضمون مبارزه پرولتاریا، برانداختن نظام بردگی مزدی و رها ساختن خود و تمام بشریت از استثمار و نظام طبقاتی به طور کلی است. این رهائی توسط خود طبقه و با نیروی فکری، سیاسی و فیزیکی خود او باید صورت گیرد. خود آزادی طبقه کارگر یکی از بنیادی ترین اصول سوسیالیسم علمی است. آزادی طبقه کارگر جز با آزادی تمام جامعه از ستم و استثمار طبقاتی میسر نیست و آزادی واقعی جامعه هم تنها هنگامی میسر است که طبقه کارگر که هیچ نفعی در اعمال ستم و استثمار ندارد رهبری پیکارهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را در دست گیرد و جامعه را به سمت هدف نهائی خود که الغای طبقات و استثمار در جامعه و محو هرگونه امتیاز است به پیش برد. از این رو یک تفاوت بنیادی بین مبارزات طبقه کارگر با طبقات دیگر این است که این طبقه برای هیچ امتیاز ویژه ای مبارزه نمی کند و مبارزه طبقه کارگر با این توصیف نمی تواند مبارزه ای صنفی باشد.

عرصه ها و اشکال مختلف مبارزه طبقاتی پرولتاریا

انگلس در مقدمه سال 1874 بر جنگ دهقانی در آلمان می نویسد:

«برای نخستین بار در تاریخ جنبش کارگری، مبارزه چنان هدایت می شود که سه وجه آن یعنی نظری، سیاسی و عملی اقتصادی (مقابل با سرمایه داران) پدیده هماهنگ و برنامه ریزی شده ای را تشکیل می دهند. به بیان دیگر قدرت و شکست ناپذیری جنبش [کارگری] آلمان در این حمله هم مرکز نهفته است.»

این گفته انگلس باید همچون رهنمودی برای جنبش کارگری همه کشورها در نظر گرفته شود. مبارزه طبقه کارگر با سرمایه داری و با کل نظام طبقاتی، مبارزه ای همه جانبه است که باید در حوزه های مبارزه نظری، مبارزه سیاسی و مبارزه اقتصادی به طور هماهنگ و در جهت اهداف عمومی و جهانی پرولتاریا و اهداف ویژه مبارزه کارگران هر کشور ادامه داشته باشد.

مبارزه نظری به ویژه از دو جهت اهمیت دارد: الف) ضرورت روشن کردن وضعیت اقتصادی – اجتماعی طبقه کارگر و ریشه فقر و استثمار و انواع ستم هائی که بر این طبقه وارد می شود، تحلیل وضعیت طبقاتی و صف بندی طبقات در جامعه، تحلیل شرایط اجتماعی- اقتصادی و سیاسی جهان و تضادهای جهانی، روشن کردن امکان و ضرورت نفی سرمایه داری و جانشین کردن نظامی اقتصادی – اجتماعی که استثمار و از خود بیگانگی در آن نباشد، شرایط تکامل همه جانبه همه افراد جامعه را

فراهم کند و پیشرفت های فنی، علمی و اقتصادی را در خدمت بهبود زندگی، افزایش سطح فرهنگی و آزادی انسان به کار گیرد. ب) بورژوازی و ایدئولوژی پردازان او به طور دائم برای توجیه نظام سرمایه داری و رد سوسیالیسم علمی و هر صدائی که سرمایه داری را نقد کند زرادخانه نظری خود را به کار می اندازند و از آنجا که دانشگاه ها و مراکز آموزشی، مراکز تحقیق، وسایل انتشار و رسانه های جمعی گوناگون را در اختیار دارند از توانائی بالائی در پیشبرد ایده های خود برخوردارند. نهادهای دینی و سنتی هم اساسا در خدمت آنهایند. از این رو مبارزه نظری برای پیشبرد اندیشه و برنامه انقلابی و شکست دادن بورژوازی در عرصه نظری ضرورت دارد.

مبارزه سیاسی با بورژوازی و دیگر طبقات استثمارگر حاکم از آنجا اهمیت حیاتی دارد که روبنای سیاسی حاکم (ماشین دولتی شامل دستگاه های اجرائی، قانون گذاری و قضائی و دیگر نهادهای سیاسی بورژوازی) حافظ و حامی سلطه طبقات ارتجاعی و روابط تولیدی استثمارگرانه است و تا ماشین دولتی بورژوائی در هم شکسته نشود، طبقه انقلابی قادر به تغییر بنیادی شرایط اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نخواهد بود. مبارزه سیاسی در همان حال مبارزه ای است برای تشکل سیاسی طبقه کارگر و ایجاد قدرت سیاسی این طبقه. بدون این قدرت سیاسی انقلابی، یعنی بدون فرمانروائی انقلابی طبقه کارگر، طبقات استثمارگر و ارتجاعی سرنگون شده می توانند دوباره به قدرت بازگردند و روابط استثمارگرانه را تداوم بخشند.

مبارزه اقتصادی با کارفرمایان مبارزه ای روزانه است. کارگران هر روز و هر ساعت استثمار می شوند و هر روز و هر ساعت اعتراض و مقابله و مقاومت از خود زندگی کارگران برمی خیزد. اما رفع نیازهای روزانه و مبارزه برای بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی و غیره نه تنها برای حل مسایل زندگی روزانه، بلکه برای تدارک و تمرین مبارزات بزرگ آینده نیز ضرورت دارد.

عرصه های مختلف مبارزه طبقاتی پرولتاریا که بیانگر و زمینه ساز دگرگونی اساسی جامعه و جهان و به یک تعبیر شروع تاریخ است، هیچ نسبتی با مبارزات صنفی حتی در حوزه مبارزات اقتصادی ندارد.

سندیکاها - که البته مبارزاتشان در بعد اقتصادی خلاصه نمی شود - برای دفاع از حقوق کارگران نه تنها در مقابل کارفرمایان و دولت بورژوائی، بلکه حتی به قول لنین برای مبارزه با کثروی ها و انحرافات بوروکراتیک دولت کارگری و غیره در دوره گذار یا سوسیالیسم، برای بهبود شرایط کار و زندگی کارگران، برای آموزش کارگران، برای تربیت آنها به منظور اداره تولید و دیگر نهادهای

اجتماعی و غیره و در یک کلام، در مبارزه برای برانداختن سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم ضرورت دارند.

یک جنبه بسیار مهم دیگر مبارزات اقتصادی کارگران این است که به کارگران در عمل می آموزد که تنها خود و تنها با اتکا به نیروی خود می توانند در تغییر شرایط زندگی خود از راه مبارزه نقش داشته باشند و چنین مبارزه ای را هیچ کس دیگر به جای آنان نمی تواند انجام دهد.

این دید کلی و همه جانبه از مبارزه طبقاتی پرولتاریا، یعنی ضرورت پیشبرد مبارزه در عرصه های اقتصادی، سیاسی و نظری بیانگر پختگی جنبش کارگری است که تجارب و دستاوردهای مبارزات گذشته کارگران در همه کشورها و دستاوردهای علمی و انقلابی تمام بشریت را مورد استفاده قرار می دهد.

دید تقلیل گرایانه و کاریکاتوری از سندیکا

جریان هائی که از «مبارزه صنفی کارگران» دم می زنند، سندیکا را ابزار این مبارزه قلمداد می کنند. به عبارت دیگر از یک خطا به خطای دیگر می غلتند. ما در بالا نشان دادیم که طبقه کارگر صنف نیست و از اصناف مختلف نیز تشکیل نشده است و اهداف و انگیزه های مبارزه طبقه کارگر با اهداف و انگیزه های مبارزات اصناف تفاوت بنیادی دارد. حزب توده که یکی از مروجان اصطلاح مبارزه صنفی طبقه کارگر است، سندیکا را چنین تعریف می کند: «در جنبش کارگری، سندیکا به معنی سازمان صنفی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان است.» (نقل از حزب توده ایران و جنبش کارگری، انتشارات حزب توده ایران، بهمن ۱۳۸۰، تکیه بر کلمات از ما است).

دیدیم که صنف اصولاً سازمانی پیشا سرمایه داری است و ربطی با سندیکا که سازمانی مدرن و اساساً مربوط به دوران شکوفائی تولید بزرگ و کارخانه ای است ندارد. شاغلان اصناف و حتی سرمایه داران ممکن است نام سازمان خود را سندیکا و یا اتحادیه بگذارند اما این ربطی به جنبش کارگری ندارد. ممکن است گفته شود پس کارگران مزدی اصناف چه؟ پاسخ این است که اگر این کارگران تشکل مستقل خود را جدا از کارفرمایان و صاحبان اصناف تشکیل دهند (که معمولاً چنین پدیده ای با سرمشق گیری از سندیکاهای مؤسسات بزرگ صورت می گیرد) می توان تشکل آنها را سندیکای کارگری نامید در این صورت پیوند آنان با سندیکاهای واحدها و رشته های نزدیک به خود و یا پیوستن آنها به سندیکاهای صنعتی مبارزانشان را تقویت خواهد کرد.

حزب توده در تعریف خود از سندیکا مهم ترین مؤلفه سندیکای کارگری، یعنی طبقه کارگر مزدی کارخانه ها و دیگر واحدهای بزرگ، را نادیده می گیرد و به ساختار پیشاسرمایه داری صنفی می چسبد. انحراف دیگر تعریف حزب توده از سندیکا این است که سندیکای مورد نظر این حزب «سازمان صنفی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان» است یعنی سازمان ویژه طبقه کارگر مزدی نیست، و طرفه این که چنین درکی از سندیکا را به «جنبش کارگری» نسبت می دهد!

درک از سندیکا همچون «سازمان صنفی» کارگران منحصر به حزب توده نیست. جریان موسوم به «کمونیسم کارگری» نیز چنین درکی از سندیکا دارد. منصور حکمت از مروجان این جریان در «قطعه نامه در باره شکل های توده ای طبقه کارگر» می نویسد:

«در تمایز با اتحادیه های کارگری که مبنای آن را سازمان یابی صنفی یا رشته ای تشکیل می دهد، سازمان سراسری شورائی متکی به بهم پیوستن اتحاد عملی شوراهای کارخانه ای و کارگاهی در یک جغرافیای اقتصادی و اداری معین است». او در ضمن «اصناف معینی» در میان کارگران کشف کرده است: «سیستم شورائی وجود اتحادیه ها و اتحاد آنها در این شوراها را یکسره منتفی نمی کند. برای مثال می توان تصور کرد که در اصناف معینی که اتحادیه فرم مناسب شکل آنهاست (کارگران ساختمانی منفرد، کارگران خدمات خانگی، رانندگان بنگاه های ترابری کوچک و ...) در سطوح معینی نمایندگان خود را به شوراهای نمایندگان بفرستند و به عبارت دیگر وابستگی خود را به سازمان شورائی اعلام کنند».

یعنی از دیدگاه حکمت «کارگران ساختمانی منفرد، کارگران خدمات خانگی، رانندگان بنگاه های ترابری کوچک و ...» صنف هستند! از نظر حکمت شورا برای واحدهای بزرگ و سندیکای «صنفی» برای واحدهای کوچک مناسب است که البته توصیه می کند «وابستگی خود را به سازمان شورائی اعلام کنند».

صرف نظر از عدم درک نقش و عملکرد تاریخی شورا (که ارگان قدرت سیاسی طبقه کارگر یا دولت کارگری است) و قاطی کردن نقش شورا با سندیکا و کمیته کارخانه، تعریف من درآوردی و عقب مانده از سندیکا همچون سازمان صنفی کارگران (که دیدیم اصطلاح و مفهومی غلط است) و یا سازمان حرفه ای کارگران (که دیدی محدود از سندیکاست) نشان می دهد که نویسنده این قطعه نامه و تصویب کنندگان آن بوئی از سندیکای صنعتی نبرده اند و اسمی از آن نشنیده اند در حالی که از حدود صد تا صد و پنجاه سال پیش از نوشته شدن قطعه نامه آنها نظریه و عمل سندیکای صنعتی وجود داشته است.

جالب توجه است که درک حزب توده و منصور حکمت و جریان های وابسته به آنها از سندیکا شبیه درک و تعریف قانون کار جمهوری اسلامی از سندیکا است (هرچند جمهوری اسلامی کلمه سندیکا یا اتحادیه را به رسمیت نمی شناسد از آنها نفرت دارد و می ترسد و به جای آن اصطلاح «انجمن صنفی» را به کار می برد). وجه مشترک دیدگاه حزب توده و جریان های حکمتی با قانون کار جمهوری اسلامی در این است که همه آنها سندیکا را سازمان صنفی یا انجمن صنفی کارگران می دانند.

جریان های وابسته به دیدگاه حکمتی، سندیکا را مانند قانون کار جمهوری اسلامی مختص واحدهای کوچک و متوسط می دانند در مورد واحدهای بزرگ هر دو فقط «شورا» را به رسمیت می شناسند (3): در قانون کار جمهوری اسلامی این شورا، «شورای اسلامی کار» است و در دیدگاه حکمت و طرفدارانش شورا همان «مجمع عمومی» کارکنان یک مؤسسه یا واحدی از آن است.

سندیکا (اتحادیه) چیست؟

سندیکا تشکل کارگران مزدی. یک رشته صنعتی یا خدماتی است. هنگامی که از یک صنعت مانند خودروسازی یا ساختمان یا نفت و گاز و پتروشیمی یا نیشکر و فولاد یا یک رشته خدماتی مانند بیمارستان یا شهرداری و غیره سخن می گوئیم روشن است که هرکدام از این صنایع و خدمات شامل ده ها و شاید صدها حرفه است: در صنعت خودروسازی مکانیسین، الکتریسیین، جوشکار، الکترونیسیین، آهنگر، رنگرز، طراح، انفورماتیسیین، مهندس محاسب، کارکن یا تکنیسین آزمایشگاه، کارکنان اداری و غیره و غیره حضور دارند که در مجموع می توانند عضو یک سندیکا باشند، نه اینکه کارکنان هر حرفه مشخص در سندیکای جداگانه و تخصصی خود متشکل شوند.

کنگره سوم کمینترن در 12 ژوئیه 1921 (انترناسیونال کمونیستی و اتحادیه های بین المللی سرخ، مبارزه به ضد انترناسیونال اتحادیه های کارگری آمستردام) سندیکا را چنین تعریف می کند: «اتحادیه ها سازمان های توده ای پرولتاریا هستند. آنها هرچه بیشتر به سازمان هائی تحول می یابند که همه کارگران یک شاخه صنعتی معین را متحد کنند.» اتحادیه های بسیاری، و به ویژه کنفدراسیون ها یا کنگره های اتحادیه ها خود را همچون سازمان کارگران مزدی یک صنعت یا مجموعه صنایع و خدمات یعنی به طور کلی خود را به صورت سازمان کارگران مزدی تعریف می کنند: مثلاً در ماده 1 اساسنامه کنفدراسیون عمومی کار فرانسه CGT در 1995 آمده: «در "ث. ژ. ت" به روی همه کارگران مزدی، زن و مرد، فعال یا محروم از کار و بازنشسته، مستقل از موقعیت اجتماعی و حرفه ای، ملیت، عقاید سیاسی، فلسفی و مذهبی شان باز است. هدف آن این است که همراه با آنان از حقوق و منافع حرفه ای، معنوی و مادی، اجتماعی، اقتصادی، فردی و جمعی شان دفاع کند. با توجه به تضاد بنیادی و

تخاصم منافع بین مزدبگیران و کارفرمایان، بین نیاز و سود، "ث. ژ. ت" با استثمار سرمایه داری و هرگونه استثمار کار مزدی مبارزه می‌کند. اینها خصلت توده‌ای و طبقاتی آن را تشکیل می‌دهند.» منظور ما این نیست که بگوئیم واقعاً "ث. ژ. ت" در عمل همین چیزی است که ادعا می‌کند، بلکه منظور این است که تأکید شود سندیکا (یا کنفدراسیون سندیکاها) الزاماً محدود به یک حرفه یا صنف خاص یا حتی صنعت خاص نیست و الزاماً خود را محدود به معیارهای سرمایه‌داری نمی‌کند. درک وسیع از اتحادیه، هم از لحاظ اهداف و برنامه عمل و هم از جهت فراگیر بودن، تنها در مواردی که ذکر کردیم نیست.

سندیکا به مثابه "سازمان صنفی کارگران" و بی‌طرفی سیاسی سندیکا

در درک از سندیکا به عنوان «سازمان صنفی کارگران»، دیدگاه «بی‌طرفی سیاسی سندیکا» نهفته است. وقتی که تعریف سندیکا سازمانی باشد که تنها به امور «صنفی» کارگران عضو می‌پردازد، طبعاً چنین سازمانی به سیاست بی‌اعتنا و از نظر سیاسی بی‌طرف است. می‌دانیم که بی‌طرفی سندیکا دیدگاهی اپورتونیستی و رفرمیستی است. بورژوازی هنگامی که قادر به جلوگیری از تشکیل و ایجاد سندیکا نباشد به دنبال این خواهد بود که فعالیت سندیکا را تنها به عرصه اقتصادی، آن هم در حوزه حرفه یا صنعت خاص، محدود کند. تکامل جنبش کارگری در خلاف این جهت است.

در انترناسیونال اول، رفرمیست‌ها و آنارشویست‌ها با قطعنامه‌های مربوط به حزب سیاسی طبقه کارگر و اتحادیه‌های کارگری که از جانب مارکس، انگلس و اکثریت نمایندگان مطرح شده بود مخالفت کردند. در «قطعنامه در باره ایجاد احزاب طبقه کارگر، مصوب کنگره لاهه به عنوان ماده ۷ اساسنامه انترناسیونال اول، سپتامبر ۱۸۷۲» چنین آمده است:

«در برابر قدرت جمعی طبقات دارا، طبقه کارگر نمی‌تواند همچون یک طبقه عمل سیاسی کند مگر با تشکل خود در یک حزب سیاسی، متمایز از و مخالف با همه احزاب کهنی که طبقات دارا تشکیل داده‌اند.

این تشکل طبقه کارگر در حزب سیاسی برای تضمین پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهائی آن یعنی انحلال طبقات، اجتناب ناپذیر است.

تشکل نیروهائی که تاکنون طبقه کارگر با مبارزات اقتصادی خود به وجود آورده باید در همان حال همچون اهرمی در مبارزات او به ضد قدرت سیاسی سرمایه داران و زمینداران خدمت کند.

زمینداران و سرمایه داران همواره امتیازات سیاسی خود را برای دفاع از انحصارات اقتصادی و برده کردن کار و جاودانه کردن آنها به کار خواهند برد. بنابراین، فتح قدرت سیاسی وظیفه بزرگ طبقات کارگر گردیده است.» مارکس به هنگام بحث درباره این بند گفت:

«ما دو دسته مخالف داریم، یکی تحریم‌کنندگان [مبارزه سیاسی] – که بیش از هرکس دیگر به هنگام تصویب قطعنامه بدان حمله کردند – و دیگری کارگران انگلستان و آمریکا که اجازه می‌دهند بورژوازی برای اهداف سیاسی خود از آنان بهره برداری کند.» (4)

این «دو دسته» که مارکس از آنان سخن می‌گوید عبارت بودند از آنارشیست‌ها (که در آن زمان با بی‌اعتنائی به سیاست و تحریم مبارزه سیاسی مشخص می‌شدند) و رهبران کارگری رفرمیست انگلیس و آمریکا که از بورژوازی دنباله روی می‌کردند. بدین سان نقش سندیکاها به هیچ رو به مقاومت در برابر کارفرمایان و دولت و حتی به مبارزه اقتصادی-اجتماعی مثبت کارگران محدود نمی‌شود و سندیکاها می‌توانند و باید «همچون اهرمی در مبارزات طبقه کارگر به ضد قدرت سیاسی سرمایه داران و زمینداران خدمت کنند.»

براساس همه آنچه گفته شد می‌توان سندیکا را چنین تعریف کرد: سندیکا سازمان صنعتی کارگران مزدی است که مقاومت در برابر کارفرمایان و دولت، تقویت همیاری، همبستگی و وحدت بین همه کارگران، دفاع از منافع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر، دفاع از دستاوردهای کارگران، تلاش برای بهبود دائم وضع زندگی و شرایط کار، مقررات و روابط کار را بر عهده دارد و می‌تواند برای از میان رفتن استثمار و نظام طبقاتی و هرگونه سازماندهی کار که به استثمار و نظام طبقاتی بیانجامد یا بدان پاری رساند مبارزه کند.

جمع بندی کلی

ما در این مقاله نشان دادیم که کاربرد اصطلاحاتی نظیر «منافع صنفی»، «مبارزه صنفی»، «سازمان صنفی»، «مبارزه صنفی-سیاسی» و غیره در مورد مبارزات و سازمان‌های طبقه کارگر نادرست است. طبقه کارگر و بخش‌های مختلف آن صنف نیستند و سازمان‌های این طبقه را نباید سازمان‌های صنفی یا سازمان صنفی-سیاسی به حساب آورد. اهداف و انگیزه‌های طبقه کارگر در عرصه‌های مبارزه طبقاتی، از جمله در عرصه اقتصادی، با اهداف و انگیزه‌های صنفی تفاوت بنیادی دارند. کاربرد مفاهیم صنفی در مورد طبقه کارگر و مبارزه او یا ناشی از عدم شناخت کافی از طبقه کارگر و سرشت مبارزات این طبقه و بی‌توجهی به تفاوت‌های طبقه کارگر با اصناف است یا ناشی از تلاشی آگاهانه برای محدود و یا منحرف کردن مبارزات طبقاتی پرولتاریاست.

پانوشت ها

1 - اصطلاحات «صنف کارگر»، «صنف فعله»، «صنف ارتجاعی»، «صنف توانگر»، «صنف کارگران»، «صنف مفتخوران»، «کین صنفی»، «میدان صنفی»، «جنگ صنفی» و ... را در اشعار لاهوتی و فرخی یزدی و غیره می توان دید که همواره منظورشان از «صنف»، «طبقه» بوده است. مثلاً لاهوتی می گوید:

ز خوابگاه غنی دید عکسی آهنگر

به فکر غرق شد و دم دمید و هیچ نگفت

زمن مبارزه صنف کارگر چو شنید

سیاه شد لب خود را گزید و هیچ نگفت

و یا:

نه گبر و نه یهود و نه عیسائی

نه کافر م نه اینکه مسلمانم

دنیا و صنف فعله و بازوها

ملک من است و ملت ایمانم

و یا:

.....

چو در خون جسم او در راه صنف فعله غلتان شد

غم جانش نبد در غصه مزدور و دهقان شد

به غیر از رنگ خون از چشم او هر رنگ پنهان شد

زمین خون، آسمان خون، دشت و کوه شهر و جنگل خون

ز بس خون رفت از جسمش، جهان شکل دیگر دیدی

زمین در لرزش و افلاک را آسیمه سر دیدی

ز هر سو، صد هزاران بیرق خون، جلوه گر دیدی

پس هر بیرقی افواج صنف کارگر دیدی

.....

روشن است که منظور لاهوتی از «صنف کارگر» و «صنف فعله»، طبقه کارگر است.

همچنین در بیت های زیر از فرخی، منظور از «جنگ صنفی»، جنگ طبقاتی است:

توده را با جنگ صنفی آشنا باید نمود کشمکش را بر سر فقر و غنا باید نمود

در صف حزب فقیران اغنیا کردند جای این دو صف را کاملا از هم جدا باید نمود

در مورد کاربرد اصطلاح «طبقه» در ادبیات سیاسی آن زمان به دو سند از فرقه کمونیست ایران (بیانیه فرقه کمونیست ایران -1301 و کنگره دوم فرقه کمونیست ایران - 1308) رجوع کنید.

2- journeyman به انگلیسی و compaignon به فرانسوی؛ منظور کارگری است که در نظام صنفی دوره شاگردی یا کارآموزی را کاملا طی کرده باشد. این کلمه در ترجمه های فارسی مانیفست گاه به «شاگرد» (ترجمه محمد پورهرمان) و گاه به «پیشه ور روزمزد» (ترجمه حسن مرتضوی) برگردانده شده است که ترجمه های دقیقی نیستند. «شاگرد» از آن رو دقیق نیست که journeyman یا compaignon دوره شاگردی را تمام کرده است و دیگر شاگرد نیست. «پیشه ور روزمزد» از آن جهت دقیق نیست که نخست) پیشه ور معمولا به کسی اطلاق می شود که صاحب وسایل تولید خود باشد که در مورد journeyman یا compaignon چنین نیست و دوم) روز مزد معمولا به کسی گفته می شود که برای یک یا چند روز (برای مدت موقت) به کار مشغول است و بعد بیکار می شود در حالی که journeyman یا compaignon کارگر موقت نبوده است. اصولا در نظام صنفی اخراج کارگر به سادگی نظام کارخانه ای نبوده چون پیدا کردن جانشین کار آسانی نبوده است.

3- در تبصره ۴ ماده ۱۳۱ قانون کار جمهوری اسلامی گفته شده: «کارگران یک واحد فقط می توانند یکی از سه مورد شورای اسلامی کار، انجمن صنفی یا نماینده کارگران را داشته باشد».

«شورای اسلامی کار» مربوط به واحدهائی است که بیش از 35 نفر شاغل دائم داشته باشند، یعنی کارگران چنین واحد هائی با توجه به تبصره ۴ ماده ۱۳۱ نمی توانند نه انجمن صنفی داشته باشند و نه نماینده کارگران.

4- شورای عمومی انترناسیونال اول، صورت جلسه ها، ترجمه فرانسوی، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۵، ص

220--221